

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

تا به حال سه روایت از روایات عامه ای که ضابطه معاملات حلال و حرام در آن ذکر شده، را مورد بحث قرار داده ایم و نتیجه این شد که در میان این سه روایت، روایت اول که روایت تحف العقول است که قابلیت استدلال را دارد.

طرح چهارمین روایت

و اما روایت چهارم: مرحوم شیخ در مکاسب روایت چهارم را می فرمایند که نبوی مشهور است، «ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه». خداوند اگر شیئی را حرام کند ثمن آن را هم حرام می کند. خود این اجمالاً یک ضابطه است. که اگر چیزی حرام شد، مثل خمر، خنزیر، دم، ثمن آن هم حرام است. **إذا حرم شیئاً**، در این که مراد از این کلمه شیء فقط اعیان است یا این که علاوه بر اعیان اعمال را هم شامل می شود، اختلافی است که باید روی آن بحث شود. بالاخره این روایت، روایتی است که به ما ضابطه می دهد؛ که اگر شیئی حرام شود معامله بر روی آن شیء هم باطل و حرام است.

بررسی روایت نبوی

در این روایت نیز در دو جهت باید بحث شود. اول: بررسی سندی این روایت در کتب عامه و کتب خاصه، دوم: این که آیا این روایت قابلیت برای استدلال دارد یا ندارد؟

بررسی سند روایت

مطلب اول: این روایت در کجا آمده است. در کتب روایی شیعه به هیچ وجهی این روایت در کتب اربعه نیامده، فقط در میان کتب روایی شیعه، در کتاب عوالی اللثالی که از ابن ابی الجمهور احسانی است (و مرحوم شیخ انصاری در رسائل در بحث تعادل و تراجیح، از همین کتاب عوالی اللثالی بعضی روایات را نقل کردند)، این روایت در دو جای آن ذکر شده است. یکی در ج 2، ص 110 و دیگری در ج 3، ص 472. (این کتاب عوالی اللثالی در چهار جلد در همین سال های اخیر چاپ و منتشر شده است). در دو جا از این کتاب عوالی اللثالی این روایت آمده است.

تذکر نکته رجالی

اول این نکته را عرض کنیم؛ اگر یک روایتی در کتب اربعه نیامده، آیا نبود روایت در کتب اربعه، ضرری به روایت وارد می‌کند و سبب می‌شود که بگوییم این روایت حجیت ندارد؟ خیر، نبود روایت در کتب اربعه، مساوی با عدم حجیت روایت نیست. ما قبل از کتب اربعه، اصول اربعمأة (اصول چهارصدگانه) را داشتیم. این چنین نیست که تمام آن اصول اربعمأة در کتب اربعه آمده باشد، لذا نبود آن ضرری وارد نمی‌کند.

اما راجع به کتاب عوالي اللئالی تقریباً آن طوری که بین بزرگان رایج و شایع است این است که می‌گویند گرچه صاحب این کتاب آدم موثق و معتبری هست، اما چون روایاتی که در این کتاب آمده، مرسل است، لذا غالباً فقهای ما به روایاتی که در کتاب عوالي اللئالی آمده اعتنا نمی‌کنند، عرض کردیم جماعتی از متأخرین اهل رجال، صاحب این کتاب را توثیق کرده و تصریح کرده‌اند که وی شخصی بوده که بر معقول و منقول احاطه داشته و یک تصانیف و مناظراتی هم در مباحث اعتقادی در امامت و غیر امامت داشته است.

نکته ای که وجود دارد این است که صاحب کتاب عوالي اللئالی در اول کتاب می‌گویند؛ که من تمام روایاتی که در این کتاب نقل می‌کنم، طرق من به مشایخ تماماً روشن است. هفت طریق را برای خودش ذکر می‌کند - که حتماً به آن مراجعه بفرمایید - دو طریق را هم ذکر می‌کند، که در این دو طریق سند او به علامه حلی می‌رسد، علامه حلی هم به شیخ طوسی و شیخ طوسی همه به ائمه معصومین می‌رسد.

یعنی تمام طرق خودش به مشایخ روایی را در مقدمه این کتاب آورده است. بعد از این که این‌ها را آورده، فرموده است که: «فبهذه الطرق وبما اشتملت عليه من الاسانيد المتصلة المعننه». بوسیله این طرق و آنچه که این اسانید بر آن مشتمل است، «روي جميع ما اروه» من روایت می‌کنم جمیع آنچه که روایت می‌کنم و حکایت می‌کنم از احادیث پیامبر و ائمه هدی.

باز هم می‌رسد به این عبارت «فجميع ما أنا أذكره في هذا الكتاب من الأحاديث النبويه والاماميّة، طريقي في روايتها واسنادها وتصحيحها، هذه الطرق المذكورة، ان هؤلاء المشايخ المشهورين بالعلم والفضل والعدالة». می‌گوید تمام این روایت‌ها را از بزرگانی نقل می‌کنم که تمام اینها مشهور به علم و فضل و عدالتند. بنابر این نتیجه این می‌شود که کتاب عوالي اللئالی هم از توثیقات عامه برخوردار است، مثل کتاب کامل الزیارات یا مثلاً تفسیر علی بن ابراهیم می‌ماند. کسانی - البته گروهی از بزرگان - که می‌گویند توثیقات عامه مانند توثیقات خاص اعتبار دارد، اینجا هم باید بگویند که این هم داخل در توثیقات عامه می‌شود. اما تعجب این است که همان بزرگانی که توثیقات عامه را معتبر می‌دانند، خیلی به این کتاب عوالي اللئالی توجه نمی‌کنند. وجه آن هم خیلی معلوم نیست.

مثلاً گاهی اوقات احتمال داده می‌شود چون صاحب عوالي اللئالی کسی بوده که در فلسفه و کلام و این گونه امور دستی داشته است، این سبب شده است که نسبت به کتاب او توجه چندانی نداشته باشند، در حالی که طبق ضابطه، این کتاب دارای توثیقات عامه است. در کتاب عوالي اللئالی روایات مسلمی وجود دارد که در هیچ یک از کتاب‌های روایی امامیه وجود ندارد، مثلاً مرحوم شیخ در مکاسب چندین بار به قاعده سلطنت استناد می‌کند، و این حدیث در هیچ یک از کتب اربعه امامیه نیامده است و تنها جایی که آمده، در این کتاب عوالي اللئالی است یا روایت «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» که این روایت مبنای قاعده الید است.

فقها از قاعده الید، احکام فراوانی را استفاده می‌کنند، این روایت فقط در این کتاب وجود دارد. «الناس في سعة ما لم يعلمون» که مرحوم شیخ در بحث برائت هم آورده است، در این کتاب وجود دارد، یا آن روایت صلّوا کما رأيتموني أصلي که خیلی هم معروف است آن هم فقط در کتاب عوالي اللئالی وجود دارد، مبنای قاعده میسور «المیسور لا تترك بالمعسور»، فقط در این

کتاب وجود دارد. بنابراین کتاب، کتابی است که واقعاً روایات بسیار مهمی در آن وجود دارد و به نظر ما فقیه نمی تواند به آن بی اعتنا باشد، چرا که توثیق عام دارد چنان که ایشان در اول کتاب بیان کرده و الآن عرض کردم. البته بین متأخرین از فقها مقدار زیادی به آن توجه می شود، اما بین فقهای قبل خیلی مورد توجه قرار نمی گرفته. این روایت یعنی «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه» در دو مورد از کتاب عوالي اللئالي وجود دارد، این از نظر روایات خاصه.

برخورد علماء امامیه با روایت عوالي اللئالي

در بین کتب فقهی امامیه، اولین موردی که به این روایت استناد شده، توسط مرحوم شیخ طوسی در کتاب الخلاف است، در کتاب الخلاف بحثی به نام کتاب البیوع دارند در این که بیع بعضی چیزها حرام است شیخ هم به همین روایت استدلال کرده است. - این روش از مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) می باشد، مرحوم شیخ در مکاسب وقتی می خواهند وارد بحثی شوند ابتدا این فتاوا را یکی پس از دیگری می آورند. ما الآن در نقل اینها می خواهیم بگوییم کدام یک از فقهای امامیه بر طبق این روایت فتوا داده اند، چون بعداً می گوییم بعضی از بزرگان، مثل مرحوم آقاي خوئی فرموده اند که فقهای امامیه در بعضی از موارد فتوایی شبیه این روایت دارند، اما معلوم نیست که فتوایشان حتماً مستند به این روایت باشد.

این را دقت کنید - پس اولین کسی که به این روایت استناد کرده است شیخ طوسی در کتاب الخلاف ج 3، ص 184 است، بعد ابن زهره در کتاب الغنیة، ص 213، بعد ابن ادریس صاحب کتاب سرائر است، (شما می دانید ابن ادریس از کسانی است که خبر واحد را حجت نمی داند، ولی مع ذلک ابن ادریس در دو مورد از سرائر در ج 2 ص 44 و در ج 3 ص 113 تمسک کرده است). این سه نفر. مرحوم محقق صاحب شرائع، مرحوم علامه در کتاب مختلف ج 8، در دو مورد، پسر علامه، فخر المحققین کتابی دارد به نام ایضاح الفوائد در ج 4، ص 152، شهید ثانی در کتاب مسالک ج 12، ص 58، صاحب حدائق در ج 5، ص 449، مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه ج 4، ص 65، و نیز صاحب جواهر در جواهر ج 22، ص 11 و 20 و 38 به این روایت استدلال کرده اند. تا می رسیم به مرحوم شیخ انصاری که در موارد متعدد استدلال کرده است و همچنین مرحوم نائینی، مباحث معاملات نائینی را دو نفر نوشته اند. یکی مرحوم محمد تقی آملی به نام المکاسب والبیع، یکی هم به نام منیة الطالب که مرحوم خوانساری نوشته است در منیة الطالب در جلد 1، ص 19 می فرماید؛ این روایت نبوی معمول به عند الفریقین است، یعنی هم سنی به این روایت عمل کرده هم شیعه. پس عده زیادی از بزرگان به این روایت عمل می کنند، این از نظر کتب روایی و کتب فقهی امامیه.

برخورد علماء عامه با روایت عوالي اللئالي

اما کتب اهل سنت: این روایت در کتب عامه هم آمده، در مسند احمد بن حنبل در ج 1، ص 247، از ابن عباس نقل می کند؛ «قال کان رسول الله(ص) فی المسجد مستقبل الحجر». ابن عباس می گوید: پیامبر روبروی حجر نشسته بودند «فنظر الی السماء فضحک». نگاهی به آسمان کردند و خنده ای کردند. «ثم قال لعن الله الیهود».

فرمودند خداوند یهود را لعنت کند «حرمت یا حرمت علیهم الشحوم» خداوند شحوم (پی) را برای اینها حرام کرد، «فباعوها» اما اینها فروختند «وأكّل اثمنانها» پولش را هم تصرف کردند. بعد پیغمبر فرموده «ان الله عز وجل اذا حرم علی قوم اكل شيء حرم علیهم ثمنهم» اگر خداوند اكل شیئی را بر قومی حرام کرد، ثمن آن را نیز حرام می کند.

در مسند احمد بن حنبل در یک جا این چنین آمده، در ص 322 کلمه اكل ندارد که این را می خواهیم توضیح دهیم. در بین کتب عامه و نیز کتب خاصه و کتاب های فقهی، بعضی موارد دارد «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه»، شیخ هم در مکاسب، بدون

کلمه اکل نقل می‌کند. اما در بعضی از مدارک و منابع، کلمه اکل آمده، یکی در این مسند احمد است، در کتاب مجموع نووی و سنن الکبری بیهقی نیز با کلمه اکل آمده، اما کتب روایی که بدون کلمه اکل آورده بیشتر است. مغنی ابن قدامه در ج 5 و ج 11، در الشرح الکبیر ج 4 و ج 5، کشف الغنا ج 3، فقه السنه ج 2، با بررسی در میان کتب اهل سنت معلوم می‌شود که روایت با کلمه اکل کمتر آمده، یعنی اگر در 5 کتاب آنها با کلمه اکل آمده در 7 یا 8 کتاب آنها بدون کلمه اکل آمده. این مقدار از نظر منابع این روایت.

وجود کلمه اکل در روایت

اولین بحثی که وجود دارد این است که در روایت اصلاً کلمه اکل وجود دارد یا ندارد؟ ما اینجا این بحث را مطرح کنیم. این زیاد اتفاق می‌افتد، مثلاً یک روایتی در اصول کافی، یک لفظ در آن وجود دارد که مثلاً در کتاب من لا یحضره الفقیه آن لفظ نیست، اینجا فقیه که می‌خواهد استدلال کند باید چه کند؟ آیا می‌تواند بگوید اینها دو عبارت مربوط به یک روایت است، شک می‌کنیم که این کلمه به صورت زائد آمده یا نیامده؟ اصلی جاری کنیم به نام اصالة عدم زیاده، کما این که بعضی از بزرگان این کار را می‌کنند. وقتی یک جا نمی‌دانیم که آیا این کلمه اضافی هست یا نیست، اصل، عدم زیاده است، اصل عدم زیاده سبب می‌شود که بگوییم این کلمه در اینجا وجود ندارد.

اشکال به قول اصالة عدم الزیادة

این بیان مورد مناقشه است و مناقشه آن این است که اصل عدم زیاده همیشه معارض دارد، معارضش، اصل عدم نقیصه است. ما شک می‌کنیم، احتمال می‌دهیم که در اصل کلمه اکل بوده اما در این روایت کم شده است. پس اصل عدم زیاده، همیشه با اصلی به نام اصالت عدم نقیصه تعارض پیدا می‌کند و کنار می‌رود.

فرمایش مرحوم خوئی(ره)

مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهه در ج 1، ص 48، کلامی را فرمودند برای این که بفرمایند در روایت کلمه اکل وجود دارد و در نتیجه روایتی که کلمه اکل ندارد، روایت نیست. مقصود شریف ایشان این است که اصل روایت «ان الله اذا حرم اکل شيء حرم ثمنه» است. در نتیجه اصلاً اگر از ایشان سؤال کنند که آیا چنین روایتی داریم؟ می‌فرمایند نه، اصلاً چنین روایتی نداریم. بیان ایشان چیست؟ می‌فرمایند اولاً: اتحاد قضیه در جمیع این روایات، یعنی وقتی به منابع مراجعه می‌کنیم، قضیه یکی است، یعنی همه متعلق به قضیه ای بوده است که پیامبر در مسجد نشسته اند و این را فرموده اند. در دو جا که نبوده، بلکه؛ یک وقتی کسی می‌گوید پیامبر در مسجد فرمودند «ان الله اذا حرم اکل شيء حرم ثمنه»، یک جای دیگر کلی تر فرمودند «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه»، می‌فرمایند دو قضیه که نبوده، یک قضیه بوده است. بعد فرمودند ثانیاً «واطباق اصول حدیثهم علی ذکر لفظ الاکل». اجماع و اتفاق اصول حدیث عامه، یعنی کتب روایی عامه بر ذکر لفظ اکل، اتفاق دارد.

نقد استاد به فرمایش مرحوم خوئی

به نظر ما هیچ کدام از اینها دلالت ندارند؛ اتحاد قضیه، بلکه اتحاد قضیه می‌گوید این روایت است، اما این روایت با اکل است یا

بي اكل، هيچ كدام را نمي گويند. الان عرض كردم كه طبق احصائي كه ما كرديم، رواياتي كه بدون كلمه اكل در كتب عامه آمده، بيش از آن كتبتي است كه كلمه اكل در آن وجود دارد. چطور ايشان مي فرمايند **واطباق اصول حديثهم علي ذكر الاكل**. و اما اطباق اصول، لذا بياني كه مرحوم آقاي خوئي فرمودند، بيان درستي نيست.

نظر استاد

در كتاب عوالي اللئالي - كه گفتيم چون توثيق عام دارد درست است - و در اكثر كتب فقهي اماميه و اكثر كتب روايي عامه بدون كلمه اكل است، كلمه اكل ندارد. در بعضي ها كلمه اكل آمده. در اينجا مي توانيم بگويم ظن غالب به اين است كه به صورت مطلق است: «ان الله اذا حرم شيء حرم ثمنه» به نظر مي رسد كه كلمه اكل نيست و روايت به طور كلي است.

اشكال دوم مرحوم خوئي به روايت

نكته اي كه وجود دارد اين است كه مرحوم آقاي خوئي فرموده اند: حتي اگر روايت بدون كلمه اكل هم باشد، قابل استدلال نيست، چون روايت مرسل است و در اينجا انجباري وجود ندارد. انجبار يعني عمل فقها انجبار يعني شهرت بين فقها، يعني فقها در فتوايشان به اين روايت استناد کرده اند. وقتي مي گويند شهرت جابر ضعف سند است، يعني مشهور فقها به روايت ضعيفه استدلال كنند وگرنه اگر فقها فتوايي بدهند و در فتوايشان به دليل ديگري استدلال كنند، آن ديگر فايده اي ندارد. اما اگر آمدند به خصوص اين روايت استدلال كردند اين حجيت دارد و جابر ضعف سند است.